

## نخست‌وزیری شاپور بختیار

بی‌نظمی و اغتشاش درگردش چرخهای اقتصاد کشور، اعتصابات پیاپی و تظاهرات خیابانی عملاً "زندگی جامعه را فلج کرده بود. میزان تولید نفت خام که درمواقع ضروری عادی ۵/۸ میلیون بشکه بود درروز چهارم دی ماه ۱۳۵۷ به ۱/۷ میلیون بشکه رسید که فاجعهای برای اقتصاد ایران محسوب میشد. صدور گازبه شوروی دچار اختلال و اشکال شده بود. دراین هنگام بودکه شاپور بختیار، یکی ازاعضای هیئته ملی، بوسیله سپهبد مقدم، رئیس ساواک از من تقاضای ملاقات کرد. من قبلاً "بوسیله جمشید آموزگار نخست‌وزیر سابق، تماسی با بختیار داشتم و همچنان به کوشش خود برای تشکیل یک دولت ائتلافی ادامه می‌دادم. دراین اواخر، درحالیکه کریم سنجابی همچنان به اظهارات تحریک‌آمیز خود ادامه می‌داد شاپور بختیار روشی معتدل تر داشت و تقریباً "سکوت کرده بود. درنتیجه شاپور بختیار رایبه حضور پذیرفتم.

واگر اشتباه نکنم سپهبد مقدم شخصاً "ویرایشانه و درخارج از ساعات متعارف ملاقات، به کاخ نیاوران هدایت کرد. بختیار دراین ملاقات مکرراً "نسبت به مقام سلطنت ابراز وفاداری کرد و کوشید به من ثابت کند که تنها کسی است که میتواند در آن دوران دشوار دولت را تشکیل دهد. او می‌گفت مایل است تمام ترتیبات مندرج در قانون اساسی را رعایت کند، بدین معنی که قبل از مسافرت من به خارج از کشور بعنوان تعطیلات، یک شورای نیابت سلطنت تشکیل شود و از دو مجلس رای اعتماد

بگیرد. این شرایط برای من قابل قبول بود. بختیار پادشواری کابینه خود را تشکیل داد و از مجلسیـــــــــــــــن رای اعتماد گرفت. اما فرصت نیافت برنامه خود را که برای خبرنگاران و وسائل ارتباط جمعی جهانی شرح داده بود، به مرحله اجرا درآورد. جالب آنکه از همان روز نخست دوستان سیاسی در جبهه ملی برای سقوط او کوشیدند. عجب اینست که در این هنگام کسی در پی بازگشت آرامش و تجدید فعالیت اقتصادی نبود و تنها مسئله مورد علاقه رهبران کشور سرنوشت پادشاه بود. بعضی از اطرافیان به منظور آرام سازی محیط، به من توصیه می کردند چند هفته ای از ایران دور شویم. فرماندهان ارتش از من می خواستند در کشور باقی بمانم تا نیروهای مسلح از هم پاشیده نشوند.

حوادث ایران، در این هنگام در راس کلیه اخبار جهان قرار داشت. اکنون می توانم صریحا بگویم که هفته قبل از این وقایع من احساس می کردم که کار از کار گذشته است. از نزدیک به دو سال پیش من تغییری در رویه امریکائیها احساس می کردم. میدانستم که بعضی از آنها با برنامه های تسلیحاتی ایران موافق نیستند و بیم دارند که افــــــــــــران و متخصصینی که در خدمت ارتش ایران بودند، روزی گروگان شوروپها شوند. آیا واقعا امریکائیها مایل به سه الفای قرارداد دو جانبه میان ایران و ایالات متحده بودند و میخواستند از ایفای تعهدات خود سرباززنند؟ من این سؤال را رسماً "با دولت امریکا در میان گذاشتم. جواب داده شد: "ایالات متحده امریکا به تعهدات خود وفا دار خواهد ماند."!

چندی بعد با دوست خود، نلسن را کفلر ملاقاتی داشتم. ناگهان از او سؤال کردم: "آیا ممکن است

امریکاشیا و شورویها دنیا را بین خود تقسیم کرده باشند.

راکفلر جواب داد:

"قطعا" نه وبعد افزود: "لااقل تا جایی که من

اطلاع دارم."

در شهریور ۱۳۵۷ هنگامیکه بحران جدی ترشد، سفرای آمریکا و انگلیس نزد من آمدند و پشتیبانی دولتی من متبوع خود را اعلام داشتند و گفتند که برخلاف سال ۱۹۵۱ در تاشید سیاست دولت ایران اتفاق نظر کامل دارند.

### اختلال روزنامه پراودا

تا اوایل تابستان، من مرتباً "سفیر اتحاد جماهیر شوروی را می دیدم و تقریباً" در ملاقات، او به من در زمینه تفاهم، دوستی و همکاری دولت متبوعش اطمینان می داد. در این موقع سفیر شوروی به مرخصی رفت و پس از بازگشت به تهران دیگر او را ندیدم. با این حال اوضاع ایران موجب نگرانی شورویها نبود. برای مثال کافی است به مقاله‌ای که در واسط پایتیز در روزنامه پراودا انتشار یافت، اشاره کنم. در این مقاله، از جمله عبارات زیر به چشم می خورد:

"اتحاد جماهیر شوروی که دارای روابط حسنه با ایران است، صراحتاً" اعلام می کند که با هرگونه مداخله نامشروع، در امور داخلی این کشور، از هرچا و بهر شکل و بهر بهانه‌ای که باشد، مخالفت خواهد کرد. جریان‌هایی که در ایران می گذرد صرفاً "جنبه داخلی دارد و باید انحصاراً" بدست ایرانیان حل و فصل شود. همه کشورها باید با توجه به حق حاکمیت

واستقلال ایران و بارعایت منشور سازمان ملل متحد از دخالت در امور این کشور اجتناب ورزند. واضح است که هر نوع دخالتی در امور ایران، که کشوری است هم مرز با اتحاد جماهیر شوروی و بخصوص یک دخالت نظامی، همانند عملی برضد امنیت و منافع اتحاد جماهیر شوروی تلقی خواهد شد.

در پانزدهم آذر ایالات متحده آمریکا، رسماً اعلام داشت که بهیچ صورت در ایران مداخله نخواهد کرد.

با این حال سفرای دولتین آمریکا و انگلیس در ملاقاتهای خود تکرار میکردند: "ما همچنان از شما پشتیبانی میکنیم!"

در طول پائیز و زمستان، مرتباً این دو سفیر، مرابله ادامه و گسترش سیاست آزادسازی تشویق میکردند. من شخصاً با اصل این سیاست موافق بودم، ولی فکر میکردم که در دوران اغتشاش و ناامنسی و بدون داشتن کادر سیاسی لازم، به فاجعه منتهی خواهد شد.

عجب در اینکه غالباً، شخصیتها یا فرستادگانی از آمریکا بدیدار من میآمدند و سیاست مقاومت و اعمال قدرت را توصیه میکردند و چون از سفیر ایالات متحده می پرسیدم که رویه واقعی آن دولت چیست میگفت که دستوری دریافت نکرده است.

از منابع مختلف، اطلاعات دیگری به من میرسید چند هفته قبل از آن نماینده "سیا" را در ایران به حضور پذیرفتم. از شوخالی بودن سخنانش متعجب شدم. هنگامیکه صحبت از آزادسازی سیاسی شد، خنده شادی بر لبانش نقش بست و معلوم شد، میخواهد از این موضوع با من صحبت کند، نه درباره امنیت منطقه! بعد از حریق سفارت انگلیس، یکی از امرای ارتش با وابسته نظامی آن کشور ملاقاتی داشت که به وی

گفت :

"چه وقت متوجه خواهید شد که راه حل مسائل شما سیاسی است."

دراواخر آذر سناتور محمد علی مسعودی به من گزارش داد که جورج لامبراکیس ، دبیر اول سفارت آمریکا به وی گفته است: "بزودی در ایران یک رژیم جدید وجود خواهد داشت."

اما جریانی که پیش از همه از سوی متحدان چند ساله ، موجب تعجب من شد ، ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر در ایران بود .

### ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

دراواائل بهمن ماه خبری حیرت انگیز به من گزارش شد که ژنرال هایزر چندروزی است در تهران اقامت دارد . من در هفته های اخیر از هیچ چیز تعجب نمی کردم . ولی ژنرال هایزر ، شخصیت کوچکی نبود . وی در مقام معاونت فرماندهی کل نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی چندبار به تهران آمده و هر بار از من تقاضای ملاقات می کرد .

مسافرت های ژنرال هایزر به ایران جنبه تشریفاتی نداشت و او برای دیدار با فرمانده قوای مسلح ایران که یکی از کشورهای عضو پیمان مرکزی بود ، به ایران می آمد .

رفت و آمدهای ژنرال هایزر همواره از چند هفته قبل برنامه ریزی می شد . ولی این بار جنبه های اسرار آمیز داشت . نظامیان آمریکا ، با هواپیما های خود می آمدند و می رفتند و طبیعتاً " تابع تشریفات معمول نبودند . از امرای ارتش درباره مسافرت ژنرال هایزر سؤال کردم . آنها هم چیزی

نمیدانستند حضورا و در ایران واقعا " شگفت انگیز بود و نمیتوانست اتفاقی و بدون دلایل بسیار مهم باشد.

حضور وی در ایران، کم کم علنی شد و روزنامه های شوروی نوشتند که ژنرال هایزر برای تدارک بیک کودتای نظامی به ایران آمده است. در حقیقت درج این مطلب یک نوع اخطار بود. اندکی بعد روزنامه هرالد تریبیون چاپ پاریس، به نوروپها و سایبر دول اطمینان داد که ژنرال هایزر، نه برای تدارک بیک کودتا، بلکه برای جلوگیری از آن به ایران سفر کرده است و سرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران آمریکا وقوع بیک کودتای نظامی در ایران است.

آیا چنین خطری وجود داشت؟ تصور نمیکنم. زیرا افسران ارتش ایران به دفاع از تاج و تخت و حفظ قانون اساسی سوگند یاد کرده بودند و مسلما " تا هنگامیکه از این قانون تخلف نمیشد دست به هیچ اقدامی نمی زدند. احتمالا" سرویس های اطلاعاتی آمریکا میدانستند که برنامه زیر پا گذاشتن قانون اساسی در پیش است. پس مبیایست از بروز عکس العمل در ارتش ایران جلوگیری کنند. هدف مسافرت ژنرال هایزر به ایران جز این نبود.

بالاخره من یکبار ژنرال هایزر را به اتفاق سفیر آمریکا، آقای سالیوان ملاقات کردم. تنها چیزی که مورد علاقه هر دوی آنها بود دانستن روز و ساعت حرکت من از ایران بود. ژنرال هایزر، از ارتشبد قره باغی، رئیس ستاد ارتش خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب دهد. ارتشبد قره باغی این تقاضا را به من گزارش داد.

نمیدانم در این ملاقات چه گذشت، میدانم که

ارتشبد قره‌باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هرگونه اقدام و تصمیمی بازدارد. او اکنون تنها کسی است که از جریان این مطلب اطلاع دارد، زیرا فرماندهان و امرای ارشدارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره‌باغی بوسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت.

پس از آنکه من ایران را ترک کردم، ژنرال هایزر با چندین روز در ایران اقامت داشت. در این هنگام چه گذشت؟ تنها چیزی که میتوانم بگویم اینست که ربیعی فرمانده نیروی هوایی ایران طی "محاکمه" اش به "قضات" گفت: "ژنرال هایزر شاه را مثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد.

## فصل هفتم

### جلای وطن

قراربراین شد که شهبانو ومن، پس از اینکه آقای بختیار از مجلسین رای اعتماد گرفت برای چند هفته استراحت و تمدد اعصاب ایران را ترک کنیم . آخرین روزهای اقامت در تهران، سخت دشوار بود و شبها بایی خوابی گذشت . میبایست روزها همچنان به کار خود ادامه دهم، حال آنکه تاریخ حرکت نزدیک و نزدیکتر میشد و لحظه ای از وضع دلخسراش ایران فارغ نبودم .

نمیتوانم احساسات خود را به هنگامیکه به اتفاق شهبانو ایران را ترک می کردیم وصف نمایم . به حکم تجربه طولانی و احساس قلبی، نسبت به آینده سخت نگران بودم . آرزو داشتم، سفر من موجب پیدایش آرامش و تسکین تشنجات شود . امیدوار بودم بخت با شاپور بختیار یاری کند و وی بتواند کاری انجام دهد و سرانجام وطن را زویرانی و نابودی نجات یابد در فرودگاه مهرآباد بادی سرد میوزید . بر اثر اعتصاب کارکنان فرودگاه ، تعداد زیادی هواپیما در آنجا متوقف بود . در پای پلکان هواپیماهای سلطنتی، مقامات مهم کشوری و لشگری از جمله شاپور بختیار ، نخست وزیر ، رئیس مجلس شورای ملی ، چند تن از وزیران و فرماندهان نیروهای مسلح به بدرقه آمده بودند .

به همه حاضران توصیه کردم که در رفتار خود



جانب حزم و احتیاط را نگاهدارند، خداوند را ببیند  
شهادت میگیرم که آنچه میتوانستم برای نجات  
خدمتگذاران وطن از مخاطرات احتمالی، انجام  
دادم.

امام جمعه تهران که در مسافرتها قبل از  
فرودگاه حضور داشت و دعای سفر میخواند، این بار  
غایب بود. بعضیها در مورد این غیبت تعبیرات خاص  
کردند. حقیقت اینست که او بیمار بود و متأسفانه  
چند هفته بعد در ژنو درگذشت. البته من ماننند  
همیشه یک مخلص کلام الله محید به همراه داشتم.  
احساسات، وفاداری و صمیمیتی که در فرودگاه نسبت  
به من ابراز شد واقعا "مراسم تحت تاثیر قرار  
داد. همه سکوت کرده بودند و بسیاری میگریستند.  
آخرین تصویری که از ایران، سرزمینی که سی و هفت  
سال بر آن سلطنت کردم، بیاد دارم خاطر چهره های  
سرگشته و غمگین و اشک آلود کسانی است که به بدرقه  
آمده بودند.

مرحله اول سفر ما شهر آسوان بود، که در آنجا  
با استقبال گرم و مردانه پرزیدنت سادات مواجه  
شدم، البته بزرگواری و شهامتی که در او سراغ داشتم  
جز این هم انتظاری نمی رفت. طی چند روزی که  
در آسوان اقامت داشتیم محبت و توجه خاص و مهربانی  
پرزیدنت سادات و همسرش برای شهان و من بسیار  
تسلی بخش بود.

پرزیدنت سادات می خواست که ما مدتی طولانی تر  
در مصر بمانیم ولی من احساس می کردم که باید باز  
هم از ایران دورتر شوم. در آن موقع میل داشتم به  
امریکا بروم که فرزندانم در آنجا اقامت داشتند  
ولی همه ما را از رفتن به ایالات متحده برحذر  
میداشتند.

طبق قرار قبلی چند روزی در مراکش اقامت  
گزیدیم و در آنجا سلطان حسن دوم برادرانه از ما  
پذیرائی کرد. هنگامیکه قرار شد به باهاماس برویم  
سلطان حسن هواپیمای مراکشی را در اختیار ما  
گذاشت. مشکل ترین مراحل، اقامت مادران جزایر  
بود. زیرا هر روز خبرکشتارهای ایران به ما میرسید،  
گوئی این کابوس پایانی نداشت. محل اقامت  
مادر باهاماس ویلانی در کنار دریا بود، که هرکس  
میتوانست به آن نزدیک شود، بهمین سبب تعداد  
زیادی پاسبان به محافظت مگماشته بودند که حضور  
آنان نیز خالی از اشکال نبود، تنها دلخوشی مادر آن  
چند روز، محبتهای بی دریغ جهانگردان آلمانی  
و فرانسوی بود.

از همان روز اول میدانستیم که اقامت ما در  
باهاماس جنبه موقت خواهد داشت و در جستجوی کشوری  
دیگر بودیم که بتوانیم برای مدتی طولانی در  
آن زندگی کنیم.

هنگامیکه قرار بر این شد که به مکزیک برویم  
بسیار خوشحال شدم از مسافرت رسمی خود به این  
کشور و استقبال گرم مردم آن خاطره‌ای بس دلپذیر  
داشتم. در طی همان سفر رسمی بود که با پرزیدنت  
لوپز پرتیتو آشنا شدم و به روشن بینی وی در مسائل  
جهانی وقوف یافتیم.

متأسفانه وضع مزاجی من اجازه نداد که قسمتهائی  
مختلف کشور زیبای مکزیک را چنانکه میخواستیم بازدید  
کنم. در عوض فرصت تجدید دیدار با هنری کیسینجر و  
ریچارد نیکسون را یافتیم که به من ثابت کرد حتی  
در میان امریکائیان نیز دوستان وفادار میتوان یافت.  
قرار بود پرزیدنت نیکسون به اتفاق همسرش  
بدیدار ما بیاید، در آخرین لحظه بیماری بانو نیکسون

مانع مسافرت وی شد و آقای نیکسون به تنهایی نزد ما آمد. بیست و چهار ساعتی که با وی گذرانیدیم برای شهبانو و من بسیار مطبوع و دلپذیر بود.

این دیدار برای هر دوی ما بسیار مطبوع بود. هم بخاطر دوستی استوارمان و هم بخاطر تفاهم و توافق نظری که در مسائل مهم سیاسی و بین المللی داشته و داریم.

پرزیدنت نیکسون یکبار قبل از انتخاب به ریاست جمهوری و یکبار دیگر در سمت رئیس جمهور به ایران سفر کرده بود و هیچکس بهتر از او در نیافت که یک متحد قوی در این منطقه چه ارزشی برای جهان غرب دارد.

## فصل هشتم

### حکومت وحشت

کسانیکه پس از خروج من، برای ایران حکومت کرده و می کنند، ناتوانی و عدم مسئولیت خود را بطور کامل نشان دادند: شاپور بختیار خواست بر ایران حکومت کند اما قادر به این کار نشد. مهدی بازرگان "نخست وزیر" "جمهوری اسلامی" در حد اعلای ناتوانی است، حکومت وی از لحاظ قانونی هیچ مبنایی ندارد. نه قانون اساسی هست، نه مجلس شورای ملی، نه سنا. از لحاظ سیاسی او بازیچه ای بیش نیست که هر روز به سازی میرسد. روزی سختی میگوید و فردای آن خلافت را اعلام میکند و ملاها و مشاوریانشان هر چه میخواهند میکنند. اما دیگر حکومت دولتی در ایران وجود ندارد.

در زمستان گذشته مهدی بازرگان اعلام کرد: "جمهوری اسلامی" که ما بنیان می نهیم، نه حکومت لیبی است و نه حکومت عربستان سعودی، بلکه همانند دولتی خواهد بود که طی ده سال اول خلافت علمی وجود داشت. "جمهوری اسلامی در بهار سال ۱۳۵۸ رسماً اعلام شد و در حقیقت ایران را سیزده قرن به عقب برگرداند.

### تعصب کورکورانه

مضحک و در عین حال غم انگیز اینست که آقای

بازرگان قبلا" رئیس انجمن ایرانی حقوق بشر بود و در زمان "نخست وزیری" وی حکومت وحشت و اعراب و خشونت در ایران مستقر گشت . عجب آنکه جلادانی که برای ایران حکم میرانند، برخلاف همه سنتهای اسلامی و ایرانی عمل می‌کنند، اما بی پروا نام خدا را بر زبان می‌آورند .

اینها ، بیش از یازده قرن تمدن قبل از اسلام ایران را که سرتاسر افتخار و بزرگی و خلاقیت است بدور ریخته‌اند و جز ده سال دوران خلافت علی ابن ابیطالب (ع) منکر تاریخ بعد از اسلام ایران نیز هستند متعصبین جاهلی که هنوز در ایران بر سر کارند تصور می‌کنند که پس از دوران علی (ع) ، تنها کسانی هستند که بر طبق اصول عدالت حکومت میکنند تعصبی کورکورانه و جاهلانه ، اکنون وحشت و جنون و حماقت را بر کشور ما مستولی کرده است .

آنچه منطقا" قابل فهم نیست ، اینست که وسائل ارتباط جمعی جهانی که قبلا" در کشور ما تعداد افراد شهرانی و یازدانیان را هزار بار بیشتر جلو می‌دادند و برای کشته‌های خیالی داستانها می‌ساختند ، بی آنکه خم به ابرو بیاورند شاهد و ناظر کشتن صدها تن بیگناه هستند . انجمنهای بین المللی حقوقدانان و پادفای از حقوق بشر ، که آنهمه درباره انسانی کردن دستگاه قضاوت داد سخن میدادند ، پس از روی کار آمدن تفتیش عقاید و آرا و حکومت وحشت و در برابر جنایاتی که اکنون در ایران صورت میگیرد ، مهر سکوت برب زده‌اند . چرا نمی‌گویند که در دوران "حکومت" فعلی ، همه حقوق متهمین و زندانیان زیر پا گذاشته شده ؟ چرا به رسمی شدن مجازاتهای بدنی در ملا عام و وحشی گریها دیگر اعتراض نمی‌کنند ، در "دادگاههای انقلاب اسلامی" یک

مورد اتهام بیشتر وجود ندارد. همه زندانیان رابهنوان مفسد فی الارض محکوم می‌کنند. مفسد فی الارض در فقه اسلامی بر موارد کفر و الحاد، شامل می‌شود که هیچگونه ارتباطی با جریانهای "دادگاههای" اسلامی ندارد و آنچه در طی این محاکمات انجام شده صریحا "وقطعا" خلاف شرع بوده است.

### «خمینی، تشنه خون»

"دادگاههای اسلامی" کوچکترین توجهی به ابتدائی ترین حقوق متهم، از جمله حق دفاع، ندارند. "قضات" این دادگاهها، هر متهمی را جانی میپندارند. برای آنها هر کسی در زندگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در دوران سلطنت من شریک و سهیم بوده، مقصراست و اگر متهمی اعتراض کند و بسا در مقام دفاع برآید و بیایکناهی خود را اعلام دارد مجازاتش تشدید خواهد شد. در این "دادگاهها" نه ارائه مدارک ضرورت دارد، نه شهادت شهود، نه دفاع وکلای دادگستری از متهمان.

در آغاز بهمن ۱۳۵۷ مهدی بازرگان اعلام کرد که متهمان سیاسی، در دادگاههای علنی و رسمی، محاکمه خواهند شد. چند روز بعد از آن ارتشبد نعمت الله نصیری از محلی که در آن بود، ریوده شد و شدیدا "مضروب و مورد شکنجه واقع گردید".

در شب ۲۲ بهمن، همه وی را با چهره خونین و زخم آلود بر پرده تلویزیون دیدند که حتی قادر به سخن گفتن هم نبود. با این حال وی در حضور جلادان خود اعلام کرد که هرگز دستور کشتار و شکنجه زندانیان را نداده است. چهارشنبه بعد در شب ۲۶ بهمن ارتشبد نعمت الله نصیری و سه امیر وفادار دیگر ارتش ایران: سپهبد رحیمی، فرماندار

نظامی تهران، سرلشگر خسرو داد، فرمانده هوای نیروز  
وسرلشگر ناجی، فرماندار نظامی اصفهان بدست  
کمیته ها، تیرباران شدند.

در روز ۵ اسفند مهدی بازرگان تهدید کرد که  
اگر اختیارات نامحدود کمیته ها معین و مشخص نشود  
استعفا خواهد داد. روز پانزدهم اسفند رسماً "در این  
زمینه به وی اطمینان داده شد! و متعاقب آن  
توقیفهای غیرقانونی، کشتارها و جنایتها دوچندان  
گردید. تقریباً " همه فرماندهان واحدهای مختلف  
نیروهای مسلح ایران تیرباران شدند. سناتور  
علامه وحیدی که بیش از صد سال داشت و تعداد زیادی  
از افرادی که نشان از هفتادبیشتر بود به قتل  
رسیدند. تعداد قربانیان "دادگاههای اسلامی"  
آنقدر زیاد است که تا امروز ارقام دقیقی درباره  
آنها وجود ندارد. در میان آنها گروهی کثیر از وزرا  
و معاونین، سفیران، نمایندگان دو مجلس  
استانداران، شهرداران و امرا و افسران ارشد و  
درجه داران و سربازان نیروهای مسلح، افسران پلیس  
وزندار مری، روزنامه نویسان، ناشنایان و  
خبرنگاران، قضات، وکلای عدلیه، روحانیون،  
پزشکان، استادان دانشگاهها، قهرمانان ورزشی،  
بازرگانان و صاحبان صنایع و .....  
وجود دارند. همه اینها، بدون محاکمه، بدون  
داشتن حق دفاع و بدون رعایت کوچکترین اصول  
انسانی بقتل رسیدند.

خوشبختانه در زمان حکومت شاپور بختیار و پس  
از آن هزاران تن از ایرانیان موفق شدند، مثل  
خود بختیار ایران را ترک کنند و از خطر نجسات  
یابند.

روزنامه‌های بزرگ غربی نامه سرگشاده‌ای از پسر  
بختیار خطاب به خمینی انتشار دادند که چنین  
ختم می‌شود:

"آقای خمینی، شما تشنه خون هستید، بدستور شما  
تاکنون صدها تن به قتل رسیده‌اند، بدون آنکه مورد  
اتهام و علت محکومیت آنها روشن باشد. شما  
چاقوکشان خود را برای غارت خانه پدرم اعزام  
داشتید. آیا شما پوربختیار جنايتكار است؟ پس شما که  
هستید که موجب مرگ هزاران جوان ایرانی شده‌اید.  
شما ننگ تاریخ هستید. شما مانع شدید که ایران به  
دمکراسی نائل آید. شما مسئول شهادت هزاران جوان  
ایرانی هستید و هرگز یک قهرمان تاریخ نخواهید شد.  
این نامه در ۸ مارس در روزنامه لوموند به چاپ  
رسید. در آن موقع هنوز، کار "دادگاه‌های" انقلاب  
اسلامی به اوج خود نرسیده بود. از آن پس بود که قتل  
و غارت در تهران و شهرستانها، ابعاد گسترده‌تری  
یافت و کمیته‌ها با استفاده از جنگ افزارهای غارت  
شده، مسلح شده به آزار و شکنجه مردم بی‌گناه  
پرداختند. یکی از کارگردانان اصلی این ماجراها،  
ابراهیم یزدی، دارنده یک گذرنامه امریکایی  
بود که در دولت بازرگان ابتدا معاون نخست وزیر و  
سپس وزیر امور خارجه شد.

در طی ماه اسفند ۱۳۵۷ بی‌گناهان بسیاری محاکمه  
و اعدام شدند. برای آنها هیچ پرونده‌ای وجود نداشت  
موارد اتهام به آنان اعلام نشده بود، طبیعتاً "حق  
دفاع نداشتند. "محاکمات" بطور سری انجام  
می‌گرفت و "قضات" نقاب بر چهره داشتند.

بدینسان بسیاری از شهود جریانهای سیاسی و  
تحولات اخیر به قتل رسیدند. در نخستین روزهای بقدرت  
رسیدن پیرمرد مقیم قم، امیرانتظام سخنگوی دولت



بازرگان اعلام داشت: "دولت و مخصوصاً" وزارت دادگستری هیچگونه دخالت و نظارتی بر جریسگان دادرسها و آراء صادره در دادگاههای اسلامی ندارند" یکبار دیگر بازرگان بعنوان اعتراض تهدیدیه استعفا کرد اما بر سر کار خود باقی ماند!

### قتل امیرعباس هویدا

مهدی بازرگان در اواخر اسفند و اندکی قبل از آغاز سال نو، تقاضا کرد که "محاكمه" امیرعباس هویدا معلق شود. هویدا، در مراحل آخر زندگیش از خود شجاعت، بلکه تهوری حیرت انگیز نشان داد.

طی پائیز و زمستان گذشته، برنامه تبلیغاتی وسیعی به منظور لکه دار ساختن نظام سیاسی و اداری کشور ما، در ایران و جهان بمرحله اجرا درآمد. امیرعباس هویدا آماج و هدف بیشتر این تبلیغات بود و مغرب بود و چون مدت سیزده سال زمام امور کشور را بدست داشت، طبیعتاً "بیش از هر کس مورد تکوین و حمله قرار گرفته بود. من احساس میکردم که هویدا بخوبی متوجه خطری که او را تهدید میکند، نیست. مسلماً "اگر محاکمه‌ای عادلانه و مطابق موازین صحیح حقوقی، ترتیب میافتد، هویدا و چند تن از وزیرانش که قبل از وی و یا همزمان با وی بازداشت شده بودند، میتوانند از خود دفاع کنند و بپرواقت حاصل نمایند.

هویدا که در دومین روز تشکیل حکومت ارتشیدان زهاری بازداشت شده و تحت نظر بود، بر اثر اغتشاشات و گشایش همه زندانها، آزاد شد و بخانه یکی از دوستان خود رفت و از آنجا به نزدیکترین کمیته تلفن کرد و نشانی محل اقامت خود را داد. اندکی بعد پسرانش آمده زندان پیش

کردند و همانجا نوشتن لایحه دفاعیه‌ای را آغاز کرد. هنگامی که برای "محاكمه" احضار شد، هنوز تهیه و تدوین این لایحه بپایان نرسیده بود و تقاضای یک ماه مهلت اضافی داشت که مورد موافقت حاکم وقت قرار گرفت. سحرگان وی را به "دادگاه" کشاندند و بدون اینکه حق دفاع داشته باشد به عنوان محاربه با خدا و رسول خدا محکوم به اعدام شدند. هویدا در دادگاه گفته نه تنها من هرگز با خدا و رسول خدا محاربه نکرده‌ام، بلکه مسلمان بوده و هستم و بزیارت خانه خدا رفته‌ام. اگر فکر میکنید من گناهکارم، هرچه لازم است بکنید ولی فراموش نکنید که مادر کشوری زندگی میکنیم که قوانین آن به تصویب قوه مقننه میرسید و همه شما از حمایت آن برخوردارید.

بعضی‌ها میخواهند بدانند، به چه علت بازگان تقاضای تعلیق محاکمه هویدا را کرد. به نظر من علت آن است که تا آن موقع بی حساب و کتاب آدم‌کشی شده و کوچکترین توجه به رعایت حداقل تشریفات و ظواهر قانونی و شرعی صورت نگرفته بود. هویدا مرد گمنامی نبود و مشاوران و اطرافیان آن شخص مقیم قم میخواستند لاقط به قتل وی شکل دنیای پسندی بدهند. پس با عجله "مقررات" خاصی برای دادگاههای اسلامی وضع کردند و در اوایل فروردین ۱۳۵۸ انتشار دادند، که حتی همان مقررات هم در "محاكمه" مجدد هویدا رعایت نشد.

در اوایل بهار ۱۳۵۸ میرعباس هویدا بدست جلادان بارگبار مسلسل به قتل رسید. ولی ظاهراً قبیل از مرگ، بر اثر بدرفتاریهایی که در زندان با وی شده بود، در حال نزع بود.

هنگامی که خبر قتل هویدا به من رسید، یکروز

تمام خلوت کردم و به دعا پرداختم. هوبدا شاهد و ناظر بسیاری از حقایق و وقایع درباره جلادانش بود و آنها میخواستند بهر قیمت هست او را از میان بردارند. قتل وی، جنایتی شرم آور بیش نبود که در همه مطبوعات جهان آزاد با عکس العملی سخت و خشم آلود مواجه شد. دولتهای امریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا، رسماً "از این قتل ابراز تاسف و تاثر و نگرانی کردند و حتی دبیر کل سازمان ملل متحد از این بی اعتنائی مقامات ایرانی نسبت به اصول عدالت اظهار تعجب کرد.

با اینحال جلادان، به کار خود ادامه دادند. در روز یازدهم آوریل یکی از "دادگاههای انقلاب اسلامی" پس از تشریفات بسیار کوتاهی، یازده نفر را محکوم با اعدام کرد که نیم ساعت بعد به جوخه آتش سپرده شدند نخستین این گروه از جان باختگان سرلشگر حسن پاکروان بود. تنها جرم وی آن بود، که پانزده سال قبل ریاست ساواک را بعهده داشت. موافقین و مخالفین در شرافت و حسن گذشت و مهربانی پاکروان اتفاق نظر داشتند.

وی بارها از من عفو و آزادی زندانیان سیاسی و مخالفین و مخصوصاً گروهی از ملاحا را خواسته و بدست آورده بود.

در همان روز، سیهید ناصر مقدم رئیس پیشین ساواک که از طرف کریم سنجابی نزد من وساطت میکرده سیهید حجت کاشانی رئیس سابق سازمان تربیت بدنی و تفریحات سالم ایران، سرلشگر علی نشاط فرمانده گارد جاویدان، سیهید تقی مجیدی که پانزده سال پیش بازنشسته شده بود، منصور روحانی و عباسعلی خلعتبری وزیران سابق، مهندس عبدالسد ریاضی رئیس پیشین مجلس شورای ملی، علامه وحیدی

سنا تور صدساله ، سرتیپ علی بیات نماینده مجلس  
و غلامرضا نیک پی شهردار سابق تهران، بقتل رسیدند  
پس از این جنایتها بود که کمیسیون بین المللی  
حقوقدانان صریحا " اعلام کرد که نحوه انجام  
محاکمات در دادگاههای اسلامی مخالف موازین حقوق  
بشروقراردادها و موافقت نامه هائی است که ایران  
به آن ملحق شده .

پاسخ "آن شخص" به این اعلامیه حقوقدانان  
بسیار کوتاه بود و گفت "باید دست فاسدان را قطع  
کرد..... باید خون ریخته شود.....هرچه در  
ایران بیشتر خونریزی شود، انقلاب بیشتر پیش  
خواهد رفت"..... ! !

### ادامه خونریزی و آدمکشی

در اواسط بهار (هشتم مه) پس از یک "محاکمه"  
کوتاه بیست و یک تن دیگر بدست جلادان بقتل  
رسیدند. یکی از آنها دکتر جواد سعید، آخرین  
رئیس مجلس شورای ملی و دبیر کل سابق حزب  
رستاخیز ملت ایران بود. در همین روز دکتر محمد  
رضا عاملی تهرانی وزیر سابق اطلاعات و جهانگردی  
و سپس آموزش و پرورش غلامرضا کیانیپور وزیر  
سابق دادگستری، سرلشگر فتحی امین فرمانده لشکر  
زرهی همدان، و گروهی از قضات و افسران ارتش  
و شهربانی به قتل رسیدند.

از ماه بهمن تا خرداد آدمکشی و خونریزی، حتی  
یکروز متوقف نشد. بسیاری از افسران ارشد و امرای  
برجسته نیروهای سه گانه ارتش در این جریان بقتل  
رسیدند. باید یادآور شوم که قبل از آن سپهبد  
بدره ای فرمانده شجاع و شرافتمند نیروی زمینی  
و سرلشگر بیگلری همکار نزدیکش از پشت سر هدف گلوله

قرار گرفته ، نه شهادت رسیدند .

دراواخر بهمن ۱۳۵۷ شاخه نظامی کمیته های انقلاب درخواست کرد که یک تصفیه کامل وهمه جانبی در نیروهای مسلح به عمل آید ویک ارتش واقعی خلق تشکیل شود .

دراین چند هفته مجموعاً " ، نزدیک به ۲۵۰ نفر ازامراواقسران نیروهای سه گانه وزاندارمـسـری و شهربانی کشور ، بطوررسمی ، بقتل رسیدند .

درشهریور ۱۳۵۸ درمطبوعات جهان اعلام شد که (فراموش نشود که باسوء استفاده ازنام اسلام) ازابتدای استقرار "حکومت اسلامی" ۵۷۵ نفربطـور رسمی بقتل رسیده اند . کسانی که بقتل رسیدند که حملگی مومن ومسلمان بودند . رقمی که ذکر شده طبیعتاً " شامل برهزاران نفر که در زندانها وپادر عملیات کمیته ها وپاسداران شهید شده اند ، نیست . گروههای متفرق وناشناخته ، باغارت سربازخانه ها وانبارهای مهمات ، مسلح شده وهرچه میخواهند میکنند وهرکس را بخواهند میکشند ، بدون اینکه آماری درکار باشد . . . . .

شماره دقیق قربانیان این "حکومت " چیست ؟  
مسلمان " هیچکس نمیداند .

### بیست هزار زندانی سیاسی

دراواخر فروردین ۱۳۵۸ پاسداران انقلاب سرلشگر سالخورده امیرحسین عطاربیور را که نزدیک به سی سال پیش یازنشسته شده بود ، توقیف وزندانیکردند . پسرافریبرز عطاربیور ، سردبیر روزنامه تهران جورنال موفق شد سرمقاله شجاعانه ای انتشار دهد و در آن اعلام دارد که بیش از بیست هزار تن زندانی سیاسی در

بدترین و نامطلوب ترین شرایط در زندانها برمیبرند .  
جراکسی به واقعیت اعتراض نکرد و نمی‌کند؟ قبلاً"  
گفتم که در طول مدت سلطنت من تعداد کسانی که به  
اتهام جرائم سیاسی بازداشت شدند و بسیاری از آنان  
نیز تروریست بودند، سه هزار و یکصد و شصت و چهار نفر  
بود. تردید نیست که از ماه بهمن ۱۳۵۷ تا کنون  
دهها هزار نفر به جرائم سیاسی مختلف توقیف شده  
در بدترین شرایط زندانی گردیده و مورد غیرانسانی -  
ترین شکنجه و آزارها قرار گرفته‌اند. تعداد کسانی که  
در زندانها به قتل رسیدند متأسفانه بسیار زیاد  
و نامعلوم است .

هیچکس نمیتواند انکار کند که در طول مدت  
سلطنت من ، نمایندگان صلیب سرخ بین المللی  
همواره مجاز بودند، آزادانه از زندانها بازدید  
کنند. همه متهمین حق داشتند وکیل بگیرند ،  
محکومین میتوانند تقاضای تجدیدنظر و در مرحله  
نهایی به دیوان عالی کشور مراجعه نمایند و بالاخره  
امکان تقاضای عفو و بخشودگی وجود داشت که من با  
گشاده دستی از آن استفاده میکردم . در "دادگاههای  
انقلاب اسلامی" ، چه تضمینی وجود دارد؟ رویه و طرز  
عمل و مقررات این دادگاهها ، صریحاً "خلاف شرع  
و مباین تعالیم مقدس اسلام است .

چرا وسائل ارتباط جمعی بین المللی ، هنگامیکه  
حاکمان فعلی ایران اجازه ندادند نمایندگان صلیب  
سرخ بین المللی به بازدید زندانها بروند ، مهتر  
سکوت بر لب زدند؟ واضح است به چه علت نمیخواهند  
کسی از زندانهای ایران بازدید کند . پیرمرد مقیم  
قم ، در رابطه با زندانیان سیاسی گفته است  
"مبایست همه آنها را کشت و زندانها را خالی کرد  
اینها متهم نیستند ، جنایتکارند ، احتیاج به

محاكمه و قضاوت نیست باید آنها را کشت ایمن  
حرفها نشانه غرب زدگی است .

جای تعجب است که آقای آندرویانگ ، مدافع  
حقوق بشر ، گوینده این سخنان و صدها عبارت مشابه  
را مردی مقدس میدانند !

### اشتباهاتی بزرگ به نام اسلام

طبق گزارش خبرگزاری فرانسه در اواسط بهار  
(سیزده مه) پیرمرد مقیم قم ، تلگرافی به پرزیدنت  
ژیکاردستن ، مخابره کرد و ضمن ابراز تشکر از  
پذیرائی "دوستان فرانسویش" اظهار تعجب نمود  
که چرا در فرانسه به خاطر قتل چند جانی و دزدان  
عدم توجه به اصول حقوق بشر صحبت میشود .  
مقارن این احوال حتی در ایران ، با وجود سانسور  
و اختناق اعتراضاتی به جریان این دادگاهها  
صورت گرفت . از جمله ، تاریخ هشتم خرداد آقای  
حسن نزیه در مجمع وکلا دادگستری و حقوق دانان با  
شهامت اظهار داشت که اشتباهات بزرگی بنام اسلام  
صورت گرفته است . وی یادآور شد که نمیتوان  
مسائل سیاسی ، اقتصادی و قضائی جهان امروز را  
انحصارا " با تکیه به مقررات اسلام حل و فصل کرد  
و افزود که حتی مراجع عالیقدر مذهبی نیز قبول  
دارند که استناد به متون حقوقی اسلامی نه مصلحت  
است و نه ممکن و نه مفید . آقای نزیه در میان  
کف زدنهای حاضران یادآور شد که فقدان برنامه  
اقتصادی و عدم ملاحیت و فساد اطرافیان " آن شخصی"  
کشور را به بحران کشانده و تنها یک عفو عمومی  
و کامل خواهد توانست اعتماد را به مردم بازگرداند .

درباره بحران اقتصادی، کافی است به تعداد  
بیکاران اشاره کنم که ظاهراً " بیش از چهار  
میلیون نفر است . در زمان سلطنت من، نه تنها در  
ایران بیکاری وجود نداشت بلکه بیش از یک میلیون  
کارگر خارجی در ایران مشغول به فعالیت بودند .

حاکمان امروزی ایران با پلاکت و ارباب و وحشت  
نومیدی را برای ایرانیان چیره ساخته اند و چنان  
ویرانی بوجود آورده اند که سرانجام آن معلوم  
نیست .

در عصر حاضر این سومین کوشش برای نابودی و  
ویرانی ایران است :

بار اول در سال ۱۹۰۷ بود که روسها و انگلیسها  
ایران را میان خود تقسیم کردند .

بار دوم در سال ۱۳۲۰ ( ۱۹۴۱ ) بود که با زاتحاد  
جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر ایران را اشغال  
کردند و میخواستند آنرا قطعه قطعه کنند .

امروزه برای بار سوم در نقاب مذهب برای  
ویرانی و نابودی ایران تلاش میشود و میخواهند نوع  
جدیدی از استعمار را بفتح کشورهای سرمایه داری به  
ایران تحمیل کنند که قطعاً " امپریالیسم سرخ را با  
خسونت بیشتر بدنبال خواهد داشت و راه وصول به  
خلیج فارس را خواهد گشود .



## فصل نهم

### دروغ پردازیه‌ها، ناکامیها، ورشکستگی

۱۹۰۷، ۱۹۴۵ و ۱۹۷۸ در تاریخ معاصر ایران، نقاط عطف و سالهای سرنوشت‌ساز بشمار می‌آیند. در این پاسخ به تاریخ، باید صمیمانه اعتراف کنم که خواستم ملت کهنسال ایران را با شتابی که شاید بیش از توانش بود به سوی استقلال، همزیستی، فرهنگ و رفاه، یعنی آنچه تمدن بزرگ میخوانندم، پیش‌برم. شاید اشتباه اصلی من همین شتاب بود. میخواستم پیش از پایان ذخائر نفتی کشور، کار سازندگی ایران را به سرمنزل مقصود برسانم. البته در این رهگذر، مخالفان بسیار داشتم که کوشیدند مرا از پای درآورند. در این شمار باید بیش از همه از دارودسته شرکتهای بزرگ نفتی نام برد که ————— نمیخواستند سیاست فروش نفت به قیمت عادلانه، از حیطه تسلط آنان خارج باشد. آنها نمیخواستند به فداکاریهای لازم در جهت توزیع مجدد ثروتها، میان کشورهای صنعتی و جوامع روبه توسعه، تن در دهند. بهمین جهت بود که برای نمونه و برای عبرت دیگران، ایران را به عنوان قربانی انتخاب کردند و به ویرانی آن برخاستند، و نه کشوری چون لیبی را. در سال ۱۹۷۶ دوش از شخصیت‌های مهم نفتی آمریکا گفته بودند که تا دو سال دیگر "کار شاه تمام است." اما نمیدانستند که بدینسان اقتصاد همه کشورهای مصرف‌کننده نفت و جهان غرب دچار زلزله و دشواری

خواهد شد.

## پیش‌بینی سرمایه‌گذاری آینده ایران

از آنهمه برنامه‌های بزرگ ملی، اکنون چه باقی مانده است؟ باید یادآوری کنم که مادون نیروگاه بزرگ مولد برق هسته‌ای، از مجموع شش نیروگاه خود را به فرانسه سفارش داده بودیم، نیروگاه‌هایی که آغاز بهره‌برداری مجموع آنها، ایران را بصورت یک قدرت صنعتی درمی‌آورد. هر یک از این دو نیروگاه نهصد مگاواتی مستلزم پانزده میلیارد فرانک سرمایه‌گذاری بود. همچنین میبایست به کمپانی فرانسویها طرحهای بزرگ دیگری چون متروی تهران (ده میلیارد فرانک)، برقی کردن خطوط آهن تهران بندر شاهپور، (ده تا پانزده میلیارد فرانک) ساختمان شاهراه تهران، جنوب و مرکز تحقیقات اتمی تهران را به مرحله اجرا درآوریم. موسسه اتومبیل سازی پژو، با شرکت ایران ناسیونال قراردادایی بسته و توافق کرده بود که مشترکا " پس از ۱۹۸۳ سالیانه یکصد هزار اتومبیل تولید و قسمتی از آنرا صادر نمایند. شش هواپیمای ایربوس و همچنین فرستنده‌های موج کوتاه به شرکتهای فرانسوی سفارش داده شده بود. موسسات خانه سازی فرانسوی، در تهران و شیراز، به اجرای برنامه‌های وسیع ساختمانی مشغول بودند. در پایان سال ۱۹۷۸، بیش از یکصد و هشتاد موسسه و شرکت فرانسوی در ایران سرگرم فعالیت بودند که اکنون بیشتر آنها ایران را ترک کرده‌اند. همه بنگاههای خارجی که در ایران به فعالیت مشغول بودند، وضعی مشابه دارند و آنهایی که قسمتی کوچک از تشکیلات خود را حفظ کرده اند با مداخلات

وآزار کمیته‌ها دست به گریبانند.

شرکتهای آمریکائی، ژاپنی، آلمانی، ایتالیائی، ..... نیز قراردادهای وسفارشهای بزرگی را از دست داده‌اند. شاید بیش از همه در این رهگذرایسالات متحده آمریکا زیان دیده باشد. ما با این کشور، یک قرارداد تجارتی پنج ساله امضاء کرده بودیم که رقم مبادلات سالیانه در آن ده میلیارد دلار بیش بینی شده بود.

مطبوعات جهانی افشاء کرده‌اند که مشاور اصلی "آن شخص"، قطب زاده نامی است که "حاسوس شناخته شده، اتحاد جماهیر شوروی است." وی رسماً "از شهروندان سوریه است و طبق نوشته همین مطبوعات "طی سالهای طولانی، که در پاریس میزیسته عاملاً ارتباطی، میان حزب توده و سایر تشکیلات بین الملل سوم بوده است."

### ویرانی اقتصاد و تعطیل تجارت

ایرانیان، بیش از همه از تعطیل و توقف برنامه توسعه و عمران ملی و هرج و مرج اقتصادی رنج می‌برند، زیرا عملاً "حاصل سالها کار و کوشش بدست ناپبودی سپرده شده است."

تولید نفت ما، هنوز به میزان قبلی نرسیده و طبق گفته مقامات تهران، دیگر به آن نخواهد رسید. اکنون گروهی بی صلاحیت، مدیریت تاسیسات عظیم نفتی کشور را بدست گرفته‌اند و بعلت نبودن کاردانی و عدم انجام تعمیرات و مراقبتهای لازم، جاهای نفت و پالایشگاهها به سرعت روبه ویرانی می‌رود و ایمن سرمایه عظیم ملی در معرض خطر نابودی است. توده‌ایها بتدریج، زمام امور اتحادیه‌های

کارگران و کشاورزان را بدست گرفته و در کارخانه‌ها و موسسات اقتصادی، حاکم مطلق هستند. شوراها و کارگری اداره بیشتر بنگاه‌های اقتصادی را در دست دارند. تولید را کاهش و دستمزدها را بی حساب و کتاب افزایش می‌دهند.

از آنجا که انضباط، از واحدهای تولیدی رخت بر بسته، حاکمان امروزی ایران، برای جلوگیری از انهدام آنها دوره بیشتر نمی‌شناسند؛ بی‌تعطیل و بی‌"ملی کردن" در بسیاری از موارد، کارفرمایان از فرط استیصال، تقاضای ملی شدن کارخانه‌های خود را کرده‌اند تا بدین ترتیب پرداخت هزینه‌ها و دستمزدها از خزانه عمومی انجام شود.

فساد و کم کاری و کاغذ بازی بر همه دستگاه‌های اداری حاکم شده است. بر اثر این جریانها، طوسی تابستان گذشته عملاً "قسمت اعظم صنعت کشور" بی‌تعطیل و نابودی کشیده شد. از جمله بنگاه‌های بزرگ تولید فولاد، مس، آلومینیوم، معدنها، کارخانه‌های اسلحه سازی، موسسات اتومبیل سازی و تراکتور سازی. بقیه بنگاه‌های تولیدی، در حالت تعطیل و بی‌نیمه تعطیل هستند و در مجموع، میزان تولید صنایع ایران از بیست و پنج تا سی درصد ظرفیت، تجاوز نمی‌کند. گروه‌های کارگران و زحمتکشان بیش از همه، از این "انقلاب اسلامی" زیان برده‌اند.

در زمان سلطنت من، امکان کار و فعالیت و ارتقاء و پیشرفت اجتماعی، برای همه وجود داشت. اکنون کارگران و کشاورزان و کارمندان با بیکاری و تهی‌دستی و دشواریهای بسیار دست به گریبانند.

ارزش پول کشور به سرعت کاهش می‌یابد و سرعت تورم چنان است، که هرگونه پیش‌بینی و برنامه‌ریزی اقتصادی را، حتی در کوتاه مدت، غیرممکن ساخته.

تقریباً " همه کارگاههای ساختمانی و طرحهای عمرانی تعطیل شده است و شرکت‌های بزرگ، در شرایط عدم امنیت و هرج و مرج کامل، علاقه‌ای به کار و سرمایه گذاری در ایران ندارند.

## گسترش فساد

چه چیزها که در مورد شیوع فساد، طی دوران سلطنت من، گفته نشد؟ « قبلاً» در این مورد توضیح داده‌ام. ولی تعجب میکنم چگونه امروز مطبوعات که آنقدر خود را پای بند اصول اخلاقی میدانستند درباره فساد و تباهی که برای ایران حاکم است سخنی نمیگویند، چنانکه در مورد تخلف از اجرای حقوق بشر نیز خاموشی گزیده‌اند.

متأسفانه هر روز در مورد گسترش فساد، دزدی و غارتگری در ایران خبرهای تازه‌ای میرسد. پس از سی و هفت سال کوشش، من فکر میکردم که فساد را در ایران ریشه کن کرده‌ام، متأسفانه اشتباه میکردم. تعداد ایرانیانی که ناچار شده‌اند برای کسب اجازه خروج از کشور و نجات جان خود رشوه‌های کلان به ملاها و کمیته‌ها بدهند از حد و حساب بیرون است. قسمت مهمی از تابلوها و آثار هنری و عتیقه‌های کشور، غارت شده و با هوای پیمان به خارج صادر و به سود رهبران رژیم یا فرزندان و اقوام آنها فروخته شده است. آیا اینها فساد نیست؟ آیا این اعمال کشور ما را بسوی ویرانی و نابودی نمیبرد؟ آیا میتوان تصور کرد که گنجینه‌های هنری و فرهنگی کشوری چنین به تاراج رود؟

## نمایشی به نام مراجعه به آراء عمومی

در روزهای اول فروردین ۱۳۵۸ نمایشی بنام مراجعه به آراء عمومی برای تأیید جمهوری اسلامی ترتیب یافت. نمایشی مضحک که در آن همه کسانی که پیش از پانزده سال داشتند میتوانند رأی بدهند. ورقه سبز نشانه موافقت و ورقه سرخ نشانه مخالفت بود. اماخذ رأی مخفی نبود و تحت نظر و مراقبست پاسداران مسلح صورت میگرفت. در حالیکه در ترکمن صحرا، آذربایجان شرقی و غربی، بلوچستان، کردستان و خوزستان زد و خوردهای خونینی بر سر این نمایش در جریان بود و هنوز رأی گیری به پایان نرسیده بود، رادیو و تلویزیون اعلام کردند که برقراری جمهوری اسلامی با بیش از ۲۳ میلیون رأی موافق به تأیید ملت ایران رسیده است! مقامات حاکم برای سران میدانستند یا نمیخواستند بدانند که نیمی از نفوس کشور یعنی حدود ۱۸ میلیون نفر کمتر از پانزده سال دارد، و اگر هم بفرض محال همه دارندگان حق رأی در کلیه نقاط کشور، بدون استثناء در رأی گیری شرکت کرده بودند، تعداد کل آراء میبایست پنج میلیون کمتر باشد.

نمایش مضحک مشابهی برای انتخابات اعضاء مجلس خبرگان ترتیب داده شد. همه احزاب و گروهها و شخصیتهای برجسته سیاسی و مذهبی، شرکت در این نمایش را تحریم کردند. در حقیقت همه اختیارات بدست گروهی بنام شورای انقلاب میباشد که در بهار گذشته یکی از اعضای آن بنام آیت الله مطهری به قتل رسید.

در ایران دیگر، نه دولتی هست و نه مجلسی. دو